



پژواک شخصیت‌های شاهنامه فردوسی در ساحت بلاغی و معنایی سروده‌های داوایی

خلیل بیگزاده^۱ (نویسنده مسئول)

سمیرا کنعانی^۲

(مقاله پژوهشی)

تاریخ دریافت: ۳ دی ۱۴۰۳، تاریخ پذیرش: ۲۰ مرداد ۱۴۰۴، صص. ۱۹۱-۱۷۱

DOI: 10.22034/JOKL.2025.142775.1416

کورتیه

چکیده

شاهنامه فردوسی وک نامدی فرهنگنژنژانی و بملگی شوناسی فرهنگی و میژویی خلک، پیکهاته له چیرۆک، کساییتی، ناکار، پرودادو، گه‌لاله و شیواژنکه که له بهره‌مگه‌لی پاش خۆی کاریگر و بۆ بهره‌مچینیان بایهت کارا بووه. تایه‌تمه‌نلی پیکهاته‌یی، تنزاهویی و واتایی شاهنامه و هه‌روه‌ها قسه و بییری فیردوسی، له بهره‌می شاعیرانی کورددا به مه‌به‌ستی پشان‌دانی شوناسی فرهنگی و نه‌توهی ده‌گی داوه‌توه. میرزا شه‌حمده داوایی، هۆنری ناوداری کورد، له بنه‌مالی موحهممه یارگی جوان‌زویه که هۆنراوه‌کانی له ژێر بیچم و تنزاهویی شاهنامه و کساییتی ناو نه‌م بهره‌مه‌نو‌ستورویی و پالو‌نیه‌دایه، وه‌ها که واتایی جو‌راوه‌جۆر له هۆنراوه‌کانیدا به پێی کسایه‌تیه‌کانی شاهنامه نا‌فرانده‌وه. نه‌م تو‌نێ‌یه‌وه ره‌نگدان‌ه‌وی به‌لاغی و واتایی سی‌ری کسایه‌تیه‌نو‌ستورویی و پالو‌نیه‌دایه‌کانی شاهنامه فیردوسی له دیوانی داوایشدا به مه‌به‌ستی شه‌رقه‌ی به‌لاغی و واتایی به شیواژی تو‌سیفی-شیکاری لێ‌کنه‌داته‌وه. شه‌نجایی تو‌نێ‌یه‌وه‌که ده‌ینه‌خا داوایی ناسه‌قامگیری جیهانی که‌م‌خایه‌ن به پێی ناکار و چاره‌فوسی کسایه‌تیه‌کای شاهنامه، له ناسه‌واری نه‌دی و وێنای به‌لاغی هۆنراوه‌کانیدا نه‌گێ‌رتیه‌وه تا ناسه‌قامگیری جیهان بۆ کسایه‌تیه‌گه‌لی ناوداری سه‌رده‌می خۆی وه‌یر یێ‌نیه‌وه و کاریگری سه‌روشی ناسه‌قامگیری جیهان له چاره‌فوسی مه‌وقفا پشان بدا و سه‌رنجی به جیهان پێچ‌پێتی، بۆیه گه‌لی له جیهان فریاتی‌یه‌ی زۆری له هۆنراوه‌کانی داوایشدا هیه.

شاهنامه فردوسی، به عنوان نامه فرهنگ ایرانی و سند هویت فرهنگی و تاریخی مردم، متشکل از داستان‌ها، شخصیت‌ها، کردارها، رخدادها، پیرنگ و سبکی است که در آثار پس از خود، مؤثر و در تولید معنا دخیل است. ویژگی‌های ساختاری، بافتاری و معنایی شاهنامه و نیز سخنان و اندیشه‌های شخصی فردوسی، در آثار شاعران کرد با هدف تبیین هویت فرهنگی و ملی پژواک یافته است. میرزا احمد داوایی، سراینده بنام کرد، از خاندان محمد یارک جوانرودی است که سروده‌های وی تحت تأثیر ساختار و بافتار شاهنامه و شخصیت‌های این اثر اسطوره‌ای و حماسی است؛ چنانکه معناهای گوناگونی را در سروده‌های خویش با تکیه بر شخصیت‌های شاهنامه آفریده است. این پژوهش بازتاب بلاغی و معنایی سیمای شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه فردوسی را در دیوان داوایی با هدف تبیین بلاغی و معنایی به شیوه توصیفی-تحلیلی بررسی کرده است. دستاورد پژوهش نشان می‌دهد، داوایی ناپایداری دنیای گذران را مبتنی بر سرشت کرداری و سرنوشت شخصیت‌های شاهنامه در آفرینش‌های ادبی و تصویرهای بلاغی سروده‌هایش توصیف کرده است تا ناپایداری دنیا را برای شخصیت‌های نامدار زمانه خویش یادآوری کند و اثرگذاری سرشت ناپایدار دنیا را بر سرنوشت بشری به نمایش بگذارد و از توجه به دنیای با‌دارد؛ بنابراین، شکوه از دنیا بسامد بالایی در سروده‌های داوایی دارد.

و شه‌گه‌لی سه‌ره‌کی: نه‌ده‌یی پالو‌وانی، شاهنامه فیردوسی، نه‌ده‌یی کوردی، میرزا شه‌حمده داوایی، به‌لاغه‌ت و واتا

واژگان کلیدی: ادب حماسی، شاهنامه فردوسی، ادب کردی، میرزا احمد داوایی، بلاغت و معنا

۱- مقدمه

فردوسی شاعر توانای زبان و ادبیات فارسی، هویت ایرانی را با سرودن *شاهنامه* زنده و نام خود را در آسمان ادب اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی ایران جاودانه کرد. *شاهنامه* جایگاهی ویژه در میان مردم و اقوام ایرانی دارد و همواره در ذهن و زبان آنان جاری است. شاعران و نویسندگان به عنوان ناقلان فرهنگ و تمدن ملی خود به این اثر ماندگار نظر داشته و از شخصیت‌ها، رخدادها، داستان‌ها و... *شاهنامه* در آثار خود بهره برده‌اند. «بیشتر شاعران زبان فارسی از هر طبقه و مقام و با هر طرز فکر و شیوه‌ای، هرگاه اشاره‌ای به میراث حماسی و اسطوره‌ای پیش از خود داشته‌اند، پیکان نگاهشان به سمت *شاهنامه* و داستان‌های این اثر بوده است» (صالحی‌مازندرانی و ضرونی، ۱۳۹۵: ۹۶)؛ بنابراین، شاعران و نویسندگان کرد نیز به داستان‌های *شاهنامه* نظر داشته‌اند.

میرزا احمد داواشی (۱۳۲۳ق./ ۱۳۵۹ش.) از خاندان محمد یارک جوانرودی و از سرایندگان توانای زبان و ادبیات کردی است که در شهرستان روانسر به دنیا آمد و در ویس‌القرن آرام گرفت. این شاعر نامدار زبان و ادبیات کردی سروده‌های خود را با زبان حماسی و تحت تأثیر داستان‌های *شاهنامه* و لحن حماسی آن سروده و به شخصیت‌ها، رخدادها و داستان‌های *شاهنامه* در دیوان خود توجهی ویژه کرده است. هرچند میرزا احمد داواشی به «داواشی» شناخته شده است، اما او تخلص «احمد» را برای خود برگزیده است.

بازتاب سیمای پهلوانان *شاهنامه* در سروده‌های داواشی و اثرپذیری وی از *شاهنامه* فردوسی به خوبی نمایانگر شناخت و آگاهی این شاعر از *شاهنامه* است؛ زیرا «اشارات هر شاعری نشان‌دهنده مقام علمی و میزان مطالعات و تحقیقات و اطلاع او از فرهنگ دینی، اجتماعی و احاطه و اشراف او به علوم، معارف و معلومات رایج و معتبر روزگار خویش است» (مشتاق‌مهر، ۱۳۸۰: ۳۸). می‌توان گفت که داواشی *شاهنامه* را با دقت از نظر گذرانده و حتی برخی سروده‌های خود را تحت تأثیر داستان‌های *شاهنامه* و لحن حماسی آن سروده است و «در اشعار مدحی خویش به کرات از نام‌ها و داستان‌های *شاهنامه* بهره گرفته و گاه ممدوحان را به پهلوانان *شاهنامه* تشبیه کرده است» (صادقی محسن‌آبادی و یاحقی، ۱۳۹۱: ۷۳) و به حکم قواعد بلاغت در تشبیه که مشبّه به از مشبّه قوی‌تر است، مرتبه شخصیت‌های *شاهنامه* از کسانی که به آن‌ها مانند شده‌اند، فراتر است (نک: همانجا).

داواشی سرشت و سرنوشت شخصیت‌های *شاهنامه* را با هدف تبیین ناپایداری دنیا و نیز اندرز به مخاطب در سروده‌های خود آورده است، چون «شاعران مختلف از سرگذشت شاهان به عنوان آیینۀ عبرت استفاده می‌کنند و مخاطبان‌شان را به پند گرفتن از آن فرامی‌خوانند، گویا قدمت عبرت گرفتن از داستان‌های *شاهنامه* به خود *شاهنامه* برمی‌گردد» (همان: ۷۹) و گاهی نیز برای ساخت تصویرهای بلاغی، به ویژه تشبیه از شخصیت‌های *شاهنامه* و کردارهای آن‌ها بهره می‌برند و اغراق و لحن حماسی

در این اشارات بر کلام شاعر حاکم است. بیشترین اشاره داواشی به شخصیت‌های شاهنامه و کردارهای آن‌ها در منظومه «هه‌لآله زهرده» است.

این پژوهش بازتاب سیمای شخصیت‌های شاهنامه فردوسی و کردارهای آن‌ها را در پاسخ به پرسش‌های: میزان آشنایی داواشی با شاهنامه فردوسی، اهداف شاعر و چگونگی بازتاب شاهنامه در دیوان وی به شیوه توصیفی-تحلیلی بررسی کرده است. دستاورد پژوهش نشان می‌دهد، داواشی ناپایداری دنیا را برای تنبیه و تنبیه مخاطب یادآوری کرده و نیز وصف و مدح شخصیت‌های زمانه خود را در آفرینش‌های ادبی و تصویرهای بلاغی با تلمیح به شخصیت‌ها، کردارها و رخداد‌های شاهنامه توصیف کرده و اندرزهایی ارزشمند برای مخاطب آورده است.

۲- پیشینه پژوهش

پژوهش در زبان و ادب کردی نوپاست و پژوهش‌هایی اندک بر روی آثار داواشی انجام شده است که عبارتند از:

امجدی و الماسی (۱۳۹۷) مجموعه مقالات همایش منطقه‌ای میرزا احمد داواشی را گرد آورده‌اند که در این مجموعه، آثار و اندیشه‌های داواشی بررسی و تحلیل شده است؛ کریمی و جعفری (۱۳۹۸) ساختار داستان موسی و سنگتراش را در دیوان داواشی بررسی و تحلیل کرده‌اند؛ ویسی (۱۴۰۰) بینامتنیت قرآنی را در سروده‌های داواشی با تکیه بر رویکرد بینامتنیت تحلیل کرده است؛ اژدری (۱۴۰۰) سیمای معشوق و جایگاه وی را در عاشقانه‌های کردی از قبیل آثار پرتو کرمانشاهی، میرزا احمد داواشی، مولوی کرد و یوسف‌بگ امامی بررسی کرده است؛ امین‌پور (۱۴۰۳) به بازخوانی تاریخ عشایر روانسر و اورامانات در دوره مشروطه و پهلوی اول با تکیه بر دیوان داواشی پرداخته و عشایر این منطقه را از منظر تاریخی بررسی و تحلیل کرده است؛ احمدی و رستمی (۱۴۰۳) اشعار داواشی را از منظر مستندسازی امور گوناگون مورد پژوهش قرار داده‌اند.

سیدزاده هاشمی (۱۴۰۳) جذّابیت پنهان فولکلور کردی، تحلیل مفهومی اثری از داواشی را تحلیل کرده و تأثیر فولکلور محلی کردها و تأثیر آن‌ها در جذّابیت و گیرایی اشعار داواشی را نشان داده است؛ اشرافی (۱۴۰۳) رمانتسم اجتماعی در شعر داواشی را بررسی کرده و به سروده‌های این شاعر از منظر رمانتسم اجتماعی نگریسته است؛ خانی (۱۴۰۳) به خوانش تطبیقی شعر داواشی و میرزا حیاتی رامیار، با تأکید بر زیباشناختی سخن پرداخته و سروده‌های این دو شاعر را از بعد زیباشناختی از نظر گذرانده است؛ جعفری (۱۴۰۳) به تحلیل روایی شعر «شهید» داواشی پرداخته؛ بیننده (۱۴۰۳) به روایت ادبی و بر ساخت اجتماعی در شعر داواشی توجه کرده و سروده‌های این شاعر را بر اساس رویکرد تاریخگرایی نوین تحلیل کرده است و سیدالشهدایی و علی‌بهمنی (۱۴۰۳) کارکرد اسطوره در سروده‌های داواشی

را با تکیه بر دو اسطورهٔ سیمرغ و ققنوس بررسی کرده‌اند. این پژوهش به تأثیر شاهنامه فردوسی بر سروده‌های داواشی می‌پردازد و همین هم وجه تمایز آن را با پژوهش‌های پیشگفته نشان می‌دهد.

۳- اهمیت و ضرورت پژوهش

شاهنامهٔ فردوسی، نامهٔ فرهنگ ایرانی است و شاعران و نویسندگان از این اثر اسطوره‌ای، حماسی و فرهنگی بهره برده‌اند، چنانکه داستان‌ها، رخدادها و شخصیت‌های شاهنامه در آثار شاعران گُرد پُژواک عمیقی یافته است. این پژوهش اثرپذیری داواشی را از شاهنامهٔ فردوسی که برای تبیین معناهای ذهن خویش از این اثر بهره برده، نشان می‌دهد تا اهمیت آن را به مخاطب بازگوید؛ بنابراین، اثرپذیری سروده‌های داواشی از شاهنامه می‌تواند اطلاعاتی از اوضاع ادبی و مسائل فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی کردستان را در اختیار مخاطب قرار دهد که ریشه در درازنای فرهنگ و ادب این سرزمین دارد.

۴- بحث اصلی

داواشی با زبان و ادب فارسی آشنا بوده و شاهنامه را مطالعه کرده است، چنانکه تحت تأثیر لحن حماسی فردوسی است. در این بخش، سیمای پهلوانان شاهنامهٔ فردوسی به ترتیب الفبایی در شعر داواشی بررسی و هدف شاعر در اشارات و تلمیحات وی به شاهنامه تبیین می‌شود.

۴-۱- اسفندیار

اسفندیار به معنی آفریدهٔ ورجاوند و نیز آفریدهٔ خرد پاک از دودمان کیانی، نوهٔ لهراسب، فرزند گشتاسب و پهلوان نامی ایران است که تنها دو بار در فروردین یشت و ویشتاب یشت از وی یاد شده و به روایت شاهنامه به نشر آیین زرتشتی می‌پردازد، چنانکه پس از کشته شدن زریر، عموی خویش، داد مردانگی بداد و بر ارجاسب تورانی غلبه کرد و دین زرتشتی را در اطراف پراکند. زرتشت به پاس این خدمات بزرگ، او را به کیفیتی که چندان روشن نیست [خوردن انار مقدس یا غسل در چشمهٔ مقدس] روین تن کرد.

این پهلوان چون آشیل که آسیب‌جایش در پاشنهٔ پا بود، چشم‌هایش ضربه‌پذیر و آسیب‌جای او بودند. او به امر پدر برای بند نهادن به دست رستم راهی زابل می‌شود، اما رستم که حاضر است تمام هستی خود را فدای نام کند، تسلیم بند اسفندیار نمی‌گردد و نبردی طاقت‌فرسا میان این دو پهلوان روی می‌دهد. رستم برای نخستین بار در یک نبرد درمانده می‌ماند، اما سرانجام به یاری زال و سیمرغ، آسیب‌جای اسفندیار را می‌یابد و با تیر گز بر چشمانش زخم می‌زند و بر او پیروز می‌شود (شمیسا، ۱۳۸۹: ذیل اسفندیار؛ جیحونی، ۱۳۸۰: ذیل اسفندیار) و رستم از راه چشم‌های آسیب‌پذیر اسفندیار موفق به شکست او می‌شود (هینلز، ۱۳۸۳: ۱۲۵-۱۲۶).

شاعر با مفهوم ناپایداری دنیا در شاهنامه آشنا است و چون زبان به شکوه می‌گشاید، ناپایداری دنیا را از منظر سرنوشت پهلوان شاهنامه به مخاطب گوشزد می‌کند. وی اسفندیار رویین‌تن را به یاد می‌آورد که سلاخی در وی کارگر نبود اما رستم سرانجام آسیب‌جای وی را نشانه تیر قضا می‌گیرد و از پای درمی‌آورد.

شاهنامه ناپایداری دنیا و فناپذیری قدرت‌ها و سرنوشت محتوم انسان‌ها را در برخی رخدادها نشان می‌دهد و فردوسی هر وقت مصیبتی پیش آید یا مرگی فرارسد، بی‌وفایی روزگار و فانی بودن انسان‌ها را متذکر می‌شود (رفعت، ۱۳۸۴: ۱۵ و محمدی افشار، ۱۳۸۹: ۱۷۷). داواشی نیز مخاطب را به تأمل وامی‌دارد و اسفندیار رویین‌تن را فرایاد می‌آورد که گرچه آسیب‌ناپذیر است، اما در دام ناپایداری دنیا اسیر می‌شود و مرگ را تجربه می‌کند و شکوه و عظمتش بر باد می‌رود؛ یعنی انسان سرانجام طعم مرگ را خواهد چشید و از تیر اجل در امان نخواهد بود:

رووین‌تن مه‌جروح، ها وه تیره‌وه بیژن نه‌سپرن وه زهنجیره‌وه
(داواشی، ۱۳۸۹: ۱۳۱)

[برگردان: رویین‌تن مجروح تیر است و بیژن با زنجیر اسیر است.]

داواشی از رویین‌تنی اسفندیار یاد کرده و او را نمادی از قدرت معرفی می‌کند و بدین شیوه به مخاطب یادآوری می‌کند که رویین‌تنی چون اسفندیار با تیر رستم دهر مجروح شد و دنیا را وداع گفت. شاعر از گذر روزگار و گردش چرخ فلک شکوه سر می‌دهد و از شاهان و پهلوانان اسطوره‌ای ایران یاد می‌کند که هر یک اسیر مکر فلک شده‌اند و یکی پس از دیگری دنیا را وداع گفته‌اند. شاعر با کاربرد تلمیح به شکوه از چرخ فلک پرداخته است و بدین شیوه مخاطب را اندرز می‌دهد که دنیا جای قرار نیست.

شاعر مژده‌های محبوب خود را به خدنگی که بر چشم اسفندیار نشست، تشبیه کرده و اثرگذاری مژده‌های محبوب را با تشبیه مژگانش به تیر خدنگ به تصویر می‌کشد و نفوذ کارگر مژگان محبوب را بر قلب خود بسان تیر خدنگ می‌داند که اسفندیار را از پای درآورد؛ بنابراین، مژگان محبوب هم دل عاشق (شاعر) را زخمی کرده و از پای درآورده است که معنا را با اغراق در تشبیه تقویت کرده است و اشاره به داستان اسفندیار کارکردی عاشقانه می‌یابد، وی وصف معشوق خود را در داستان اسفندیار آورده است:

وه نیش موژده‌ی، خه‌دنگ خوی کاری سوه‌نسای سه‌نگ سوم، ئسفه‌ندیاری
(داواشی، ۱۳۸۹: ۲۶۰)

[برگردان: مژگان محبوب بسان تیر خدنگ و (نیزه) اسفندیار سوهان‌آسا دلم را می‌شکافد.]

داواشی جعفرسلطان را -که والی وقت پاوه بوده- در دیداری به هنگام نبرد «هه‌لآله زرد» مدح می‌کند. وی ممدوح خود را از نسل بیژن و بهمن می‌داند، پدران‌ش را می‌ستاید و در شجاعت، جنگاوری

و پهلوانی چون بیژن فرزند گیو و بهمن فرزند اسفندیار می‌داند. از نیاکان ممدوح سخن گفته اما در واقع وی را ستوده و از تشبیه پنهان (مضمّر) برای مدح ممدوح استفاده کرده است؛ یعنی جعفرسلطان را در دل مدح پدرانش ستوده است و او را نژاده و پهلوان می‌خواند. وی جعفرسلطان را با اشاره به نام اسفندیار افزون بر ساخت تشبیه، مدح کرده و بدین شیوه از بزرگان عصر خود یاد کرده است:

نتیج‌هی بیژن، جوّیای شکارن چه نسل به‌هم‌ن نه‌سفه‌ندیارن

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۷۶)

[برگردان: (گویی) از نوادگان بیژن و جوّیای شکار است و در شجاعت از نسل بهمن فرزند اسفندیار است.] رستم که پهلوانی بی‌همال است، در نبرد با اسفندیار رویین‌تن در گبروداری سخت قرار می‌گیرد، چون از سویی نمی‌خواهد با اسفندیار به آیین جنگد و از سویی دیگر نام و ننگش را نمی‌تواند نادیده بگیرد. هنگامی که به‌ناچار به جنگ با اسفندیار رویین‌تن روی می‌آورد، ذهن وی از یک سوی درگیر عاقبت شوم جنگ با اسفندیار است و از سوی دیگر رویین‌تنی حریف کار را بر وی دشوار کرده است. شاعر شیخ مجید را که از جنگجویان سردار رشید است، به رستم در نبرد با اسفندیار مانند می‌کند و چنانکه رستم در نبرد با اسفندیار بی‌قرارانه و با تمام توان می‌جنگد، شیخ مجید نیز بدان‌گونه با حریف خود می‌جنگد. البته شاعر هم‌اورد شیخ مجید را به‌گونه‌ای مضمّر به اسفندیار مانند می‌کند. شاعر ممدوح خود را برتر از اسفندیار و همانند رستم می‌داند و چنانکه اسفندیار سرانجام به دست رستم نابود شد، هم‌اورد شیخ مجید نیز سرانجام به دست وی نابود می‌شود، حتی اگر به‌سان اسفندیار رویین‌تن باشد. شاعر با اشاره به داستان نبرد رستم و اسفندیار افزون بر ساخت تشبیه مضمّر، به مدح و معرفی شیخ مجید از دلاوران عصر خود پرداخته است:

شیخ مه‌جید مه‌ک‌ه‌رد، جه‌نگ وه بی‌قه‌رار مه‌ر رؤ‌ستم له جنگ بؤ نه‌سفه‌ندیار

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۱۶)

[برگردان: شیخ مجید بی‌قرارانه می‌جنگد، گویی رستم با اسفندیار می‌جنگد.]

۲-۴- افراسیاب

افراسیاب تورانی، شاهی پر قدرت و پرمهابت است که حضوری طولانی در شاهنامه دارد. وی شاهی جنگجو، مصمم و شتابزده است، اگرچه از صفات پسندیده انسانی نیز بهره‌مند است. افراسیاب به رغم سرشت اصلی اهریمنی در شاهنامه، موجودی کاملاً ددمنش و دیو کردار نیست و به سبب همان نمود انسانی (شاه پهلوان) در حماسه از ویژگی‌های نیک و مثبت در کنار ویژگی بیدادگرانه بهره‌مند است که سابقه آن به اوستا و متون پهلوی می‌رسد.

وی در زامیاد یشت به دلیل کشتن زنگیاب دروغگو یک بار صاحب فرّ می‌شود «چنانکه زنگیاب مذکور در بندهش ایرانی با نام زین-گاو مردی است تازی که در زمان گرفتاری کاووس در هاماوران بر ایران تسلط می‌یابد و افراسیاب به خواهش ایرانیان او را می‌کشد. افزون بر این، مواردی مانند علاقه

و مهرورزی او به سیاوش در آغاز اقامت شاهزاده ایرانی در توران و اندوه‌های او از کشته‌شدن فرزندان و نوادگانش و ستایش‌هایی از نوع دو وزیر (از زبان پیران) چهره انسانی و تعدیل یافته‌تری از افراسیاب را در قیاس با ضحاک ماردوش نشان می‌دهد» (آیدنلو، ۱۳۸۲: ۲۳-۲۴). البته باید گفت: «صفات منفی برخی از شخصیت‌های اسطوره‌ای به همان صورت اولیه باقی نمانده‌اند و صفات مثبت آن‌ها بیشتر از صفات منفی شده‌اند» (قمری، ۱۳۷۴: ۱۱). از سوی دیگر در شاهنامه از قدرت افراسیاب به وضوح سخن به میان آمده‌است، چنانکه کوه آهن با شنیدن نام افراسیاب آب می‌گردد.

داواشی با جزئیات سرشت افراسیاب آشنا است و می‌توان گفت: شاعر نبرد افراسیاب را با زنگیاب در ذهن گذرانده است و ممدوح خود را در رشادت به افراسیاب مانند می‌کند و نیز چون افراسیاب در لغت به معنای هراس‌انگیز است، می‌توان گفت شاعر هراس‌انگیزی او را در نظر داشته است و ممدوحش را چنان باهویت می‌داند که هر کس او را ببیند، از او می‌ترسد. داواشی ممدوح خود را به افراسیاب تشبیه کرده است و ممدوح خود را که از بزرگان عهد شاعر است، با تکیه بر نام افراسیاب و ویژگی‌هایش معرفی و توصیف می‌کند:

پای چه پ‌قهرار دا له حه‌لقه‌ی ر‌کاب نیست له خوان زین چون نه فراسیاب

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۷۵)

[برگردان: پای چپ را بر حلقه رکاب نهاد و چون افراسیاب بر زین نشست.]

۳-۴- اشکبوس

پهلونی بزرگ از مردم «کُشان» در داستان کاموس هنگامی که رستم به فرمان کیسخره به یاری ایرانیان که از بیم تورانیان به کوه هماون پناه برده بودند، رفت. فردای آن شب به لشکرگاه رسید و از دو سو لشکر آراست (جیحونی، ۱۳۸۰: ذیل اشکبوس) و

اشکبوس با سان و سپاه از سوی خاقان به نبرد با ایرانیان آمده است، آنگاه که رهام از مقابل او می‌گریزد، رستم خشمگین، پیاده و بدون اسب به نبرد با اشکبوس می‌رود. «اشکبوس کُشانی دلاوری بود که در هماون با سپاه خاقان چین بود و با ایرانیان نبرد می‌کرد. نخست رهام، پهلوان ایرانی با اشکبوس به ستیز پرداخت، اما سرانجام تاب ایستادگی نیاورد و از مقابل اشکبوس به کوه گریخت، رستم پیاده به نبرد با اشکبوس شتافت، سپس رستم، اسب اشکبوس را پی کرد و کشته‌شدن اشکبوس سپاه توران را و یاران چینی آن سپاه را سخت پریشان ساخت» (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ذیل اشکبوس). شاعر می‌داند که اشکبوس دشمن ایران است و البته دشمنی نیرومند نیز هست، چنانکه کسی جز رستم یارای نبرد با او ندارد، اما ایران پهلوانی تهمتن چون رستم دارد که کس را پای رویارویی با او نیست. امیرمخصوص متحد رضاخان است که اشکبوس‌گونه با سان و سپاه به زاگرس هجوم می‌آورد، اما رستم‌های کردستان پیاده و بی‌سان و سپاه پیروز میدان می‌شوند. داواشی علاقه و محبت به رستم

و کین دشمنانش را در دل دارد، چنانکه از رضاخان و امیر مخصوص متحدش بیزار است و گردان هم‌رمز خود را دوست می‌دارد. این حب و بغض در این تشبیه به وضوح آشکار است.

هدف داواشی از اشاره به پهلوانان شاهنامه، افزون بر مدح ممدوحان در ساختار ادبی، حب و بغض درونی خود را به دشمنان ایران و کردها بازگو می‌کند و جنبه‌ای آموزنده به سروده خود داده است. وی متحد رضاخان را به اشکبوس و کردهای مبارز را در تشبیه مضمر به رستم مانند کرده است:

وا ویش ته‌یار که‌رد ئه‌میر مه‌خسوس په‌ی جه‌نگ ر‌وستم مه‌گه‌ر ئه‌شک‌بوس

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۰۱)

[برگردان: امیرمخصوص چنان خود را برای نبرد آماده کرد که گویی اشکبوس خود را برای نبرد با رستم آماده کرده است.]

۴-۴- برزو و فرامرز

برزو نام پسر سهراب است (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ذیل برزو). فرامرز پسر رستم و پهلوان سپاه ایرانی در سپاهی که رستم به کین خواهی سیاوش آراسته بود، پیشرو سپاه رستم بود (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ذیل فرامرز). پیشرو سپاه رستم به یقین پهلوانی توانمند و جنگاور بوده است. شاعر یکسانی نام ممدوح را با نام برزو بهانه کرده و او را به برزو مانند می‌کند و نیز ممدوح خود را در شجاعت و توانمندی بدان پایگاه می‌رساند که فرامرز پسر رستم در برابر او تاب نمی‌آورد:

برزو چون برزو جه‌نگی بی عه‌زمش فه‌رامه‌رز نه‌وی ته‌وانای ر‌ه‌زمش

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۲۸)

[برگردان: برزو چون برزو عزم جنگ داشت، چنانکه حتی فرامرز توان مقابله با وی را نداشت.]

۴-۵- بیژن

بیژن پهلوان ایرانی و فرزند گیو است که کیخسرو هنگامی که مردم ارمانین از گرازهایی که کشتزارهای آنان را نابود کرده بود، شکایت کردند، بیژن را برای دفع آن‌ها به مرز ایران و توران فرستاد. گرگین میلاد در این نبرد با او همراه بود. گرگین که جنگاوری بیژن را در دفع گرازان دیده بود، بر او حسد ورزید و او را به رفتن به توران و ورود به چادر منیژه تحریک کرد، چنانکه بیژن و منیژه در نخستین دیدار به هم دل می‌سپارند و افراسیاب با آگاهی از کار آن‌ها، بیژن را به چاهی افکند و سرانجام رستم او را پس از نبردی سخت با تورانیان از بند می‌رهاند (یاحقی، ۱۳۶۹: ذیل بیژن؛ جیحونی، ۱۳۸۰: ذیل بیژن).

شاعر به داستان بیژن و اسارت او در چاه توران اشاره کرده است و مفهومی برای اشاره به بی‌ثباتی دنیا ساخته تا مخاطب بداند که بیژن‌ها اسیر زنجیر قضا و قدر می‌گردند و سرانجام آن‌ها نیز فنا است:

روی‌ن‌ته‌ن مه‌ج‌روح، هاوه تیره‌وه بیژن ئه‌سیره‌ن وه زه‌نجیره‌وه

(داواشی، ۱۳۸۹: ۱۳۱)

شاعر بیتی در مدح جعفرسلطان، حاکم وقت پاوه، آورده و ممدوح خود را به بیژن مانند کرده است. شکارگری و توانمندی در شکار، وجه‌شبه این تشبیه است که شاعر توانایی ممدوح خود را به توانایی بیژن در شکار مانند کرده است. شاعر بدین شیوه با لحنی حماسی به داستان بیژن اشاره و جعفر سلطان را در ساحت تشبیه به مخاطبان خود معرفی می‌کند:

نه‌تیج‌هی بیژن، جوئی‌ای شکارن چه نه‌سل به‌هم‌ن نه‌سفه‌ندیارن
(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۷۶)

۴-۶- پیران ویسه

پیران، پسر ویسه، وزیر افراسیاب - که همواره به کیاست معروف است و مشاور و یار نزدیک سیاوش به‌هنگام مواجهه با افراسیاب بود- هنگامی که بر سر کین آمدند، بسیار تلاش کرد تا میان آن‌ها رفع کدورت شود (شمیسا، ۱۳۸۹، ذیل افراسیاب). وی در جنگ دوازده‌رخ به دست گودرز کشته‌شد. داستان پیران در شاهنامه، آئینه عبرت خوانندگان است (نک. صادقی محسن‌آبادی و یاحقی، ۱۳۹۱: ۷۹) تا مخاطب بی‌وفایی دنیا را با یادآوری حیات این بزرگان و فناپذیری همه انسان‌ها دریابد و در نیکویی و داد و دهش بکوشد و بداند که تنها نام از آدمی باقی می‌ماند.

حال داواشی با اشاره به نام پیران ویسه، هم از گذر روزگار و بی‌وفایی دنیا سخن می‌گوید که دنیا و روزگار برای کسی باقی و پایدار نیست و آن را بی‌وفایی پر از جور و ستم معرفی می‌کند، هم به مخاطبان خود هشدار می‌دهد که فریب دنیا را نخورند و به سبب دنیا اندوه به دل راه ندهند:

پیران وه‌یسه وه ته‌دبیره‌وه ماباقتی شاهان وه وه‌زیره‌وه
په‌ی هیچ‌کس تا سهر نه‌داری سه‌فا چه‌واش‌هی چه‌پگهر‌د، پر چه‌وروجه‌فا
(داواشی، ۱۳۸۹: ۱۳۱)

[برگردان: پیران ویسه با چنان تدبیر و خرد و تک‌تک شاهان با وزیرانشان چه شدند؟ ای چرخ چپ گرد پر از جور و جفا برای هیچ کس تا ابد پایدار نمی‌مانی.]

۴-۷- رستم

رستم، ابرپهلوان شاهنامه، از پیوند زال با تهمینه دختر شاه کابلی در وجود آمده و تولدش چون پهلوانی وی شگفت‌آور است. یاحقی (۱۳۶۹) ذیل رستم آورده است: آنگاه که درد زه بر تهمینه برخاست و کار بر او دشوار گشت، زال از سیمرغ یاری جست و حمل رستم به یاری او بر تهمینه آسان گشت و رستم متولد شد. رستم هرچا ایرانی در تنگنا می‌ماند، به یاری وی می‌شتافت و گر از کار می‌گشود. سراسر نبردهای رستم برای کسب نام و دفع ننگ است و می‌توان از نبردهای شگفت او به نبرد با اکوان دیو، دیو سفید، اسفندیار، سهراب، نجات بیژن از چاه، نجات کاووس در مازندران و ... اشاره کرد.

داواشی بی‌وفایی دنیا را فرایاد می‌آورد و با پرسش‌هایی که صرفاً برای بیداری و تنبّه است، مخاطب را به تأمل فرا می‌خواند. هدف شاعر در این اشاره، عبرت‌گیری و اندرز است. شاعر به پهلوانی و قدرتمندی رستم اشاره و به مخاطب گوشزد می‌کند که کسی چون رستم با چنان قدرت و نژادی والا فانی شد، پس به یقین نژاد و توان نمی‌تواند مانع فنا شود، زیرا کسی با قدرت و نژاد و ثروت جاودان نشده است:

رۆستهم وهو ته‌رکیب وهو ته‌نامهوه سا ئیسه ژکۆن زāl وه سامهوه

(داواشی، ۱۳۸۹: ۱۳۱)

[برگردان: رستم با چنان اندام تنومند و قامت ستبرش اکنون همراه با زال و سام کجایند.] رستم هزاران قلّه قاف را گشته، تجربه‌ای از هر مکانی به دست آورده و رشادتی جاودان از خود به یادگار نهاده است که هنوز ایرانیان با گذر قرن‌ها از نام و پهلوانی‌هایش یاد می‌آورند. داواشی شاعران را در یگانگی و گزینش امور بی‌همتا به رستم مانند می‌کند، چون شاعر نیز آثاری از خود بر جای می‌نهد که می‌تواند قرن‌ها بر زبان مردم جاری باشد:

شاعیر چون رۆستهم، مه‌یلش بۆ وه فەرد مه‌که‌رۆ هه‌زار، قوله‌ی قاف وه گه‌رد

(داواشی، ۱۳۸۹: ۱۶۸)

[برگردان: اگر شاعر مانند رستم به دعا و ثناگویی و فردخوانی مایل باشد، هزار قلّه قاف را با خاک یکسان می‌کند.]

گرد (غبار) به معنای گرد و غبار است و چنانکه رستم هزار قلّه قاف را با خاک یکسان می‌کند، شاعر نیز سخن را می‌کاود تا گوهر معنا را بیابد و هر غیر ممکن را ممکن جلوه می‌دهد، چون رستم که کارهای غیر ممکن را ممکن می‌کرد.

معشوق در قلّه قاف است، شاعر در خواب به وصال معشوق می‌رسد، ناگهان دستش به زنگ قلّه می‌خورد، سیمرغ از ماجرا خبردار می‌شود و بر او خشم می‌گیرد و ملامت می‌کند که عاشق نباید به وصال برسد، بلکه عاشق باید ناکام در گیرودار عشق جان بسپارد، حال چگونه جرأت کرده است، این‌گونه در کوه قاف، منزل سیمرغ عشق بازی کند، در حالی که حتی رستم که عازم قاف می‌شود، در مقابل سیمرغ سر به زیر می‌افکند. شاعر از رستم به عنوان ابر انسانی زورمند یاد می‌کند که بر تمامی انسان‌های دیگر برتری دارد. میان واژگان سیمرغ و قاف و سیمرغ و رستم تناسب است:

ئه‌ر رۆستهم که‌رده‌ن عه‌زم قاف من سه‌ر به‌ر نه‌که‌رده‌ن له مه‌ساف من
واتم: عاشقی نه‌که‌رده مه‌شقم وئāl و نابه‌لەد سه‌ره‌رای عه‌شقم

(داواشی، ۱۳۸۹: ۲۰۴)

[برگردان: اگر رستم عزم آمدن به قاف من را کرده است، توان سربلند کردن در مقابل من را ندارد. گفتم عاشقی هستم که مشق عشق را نمی‌دانم و سرگردان و ناآگاه راه عشق هستم.]

شاعر در ساختار اغراق به وصف معشوق می‌پردازد و عشق محبوب را باده رستم افکن می‌داند و چشمانش را شکارچی بی‌مانندی که شیر ژیان را تنها با اشاره‌ای از پای در می‌آورد. شاعر برای بیان قدرت مستی عشق محبوب از خماری رستم یاد می‌کند. رستم ساتگین‌ها باده می‌نوشید و مستی و خماری برایش معنایی نداشت اما باده عشق محبوب تا بدان پایه کارگر است که حتی رستم را خمار می‌کند. رستم را شیرزی زورمند توصیف می‌کند اما این شیر زورمند، شکار اشاره نگاه محبوب می‌شود:

وه بوی بادهی مهیل، رُستم خومار کهر وه ئیشاره‌ی چاو شیر وه شکار کهر

(داواشی، ۱۳۸۹: ۲۴۵)

[برگردان: رستم را با بوی باده عشق خمار و شیر را با اشاره چشمانش شکار می‌کند.]

شاعر مژگان محبوب را در ساختار اغراق چنان کارگر و برآن دانسته که هزاران پهلوان چون رستم در برابر آن تاب نمی‌آورد و دل به زخم مژگان محبوب می‌خراشد:

وه مؤزگان تیر مؤزدهی شهست چه م له پا دهر تیژیت هزار چون رُستم

(داواشی، ۱۳۸۹: ۲۵۱)

[برگردان: تیرمژگان معشوق و چشم‌های او، هزاران پهلوان چون رستم را از پا در می‌آورد.]

بیت زیر در ستایش محبوب است، اما به گونه‌ای مضمیر رستم را مدح کرده است:

چون رُستم بنیه‌ر وه قه‌وس ئه‌بروت بکیشه وه کیش کیش‌یاف گیسوت

(داواشی، ۱۳۸۹: ۲۶۰)

[برگردان: تیر و کمان گیسوانت را به گوشه ابروانت بکش، چنانکه رستم تیر در قوس کمان می‌نهاد.]
شاعر در رثای سلطان کریم، پسر جعفرسلطان حاکم هورامان، سلطان را مویه‌کنان برای سیر و شکار فرامی‌خواند و از او می‌خواهد که از گور خود برخیزد و ببیند تمام دشت و راغ چشم انتظار اویند. سلطان را به رستم مانند می‌کند و اسب او را رخس می‌خواند و از ممدوح می‌خواهد بسان رستم بر رخس سوار شود و به دنیا بازگردد:

شایه سولتان لوتف بی ئه‌ناز که‌رؤ به پراوی ههر دوو سه‌ره‌فراز که‌رؤ

چون رُستم به ره‌خش رکاوو ران‌دا جه‌ولانی بدر وه سه‌رکران دا

(داواشی، ۱۳۸۹: ۴۹۹).

[برگردان: شاید سلطان لطف بی‌اندازه کند و هر دو را با یک شکار سرفراز کند. رخس خود را چون رستم به تاخت و تاز درآور و بر سرکران جولان بده.]

داواشی، غلامحسین‌خان اردلان را که برادرزاده سردار رشید، والی کردستان و از سرداران بنام اردلان است، در بخشندگی چون حاتم، در بی‌باکی چون نادر و در شکوه و تمکین چون رستم می‌داند:

حاتم ته‌بیعت، نادر کردار بی ته‌همتن ته‌مکین، نامی دیار بی

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۰۳)

[برگردان: طبیعتی بسان حاتم بخشنده، کرداری شجاعانه بسان نادر و شکوهی چون تهمتن بود و نامدار دیار خویش بود.]

داواشی، رستم‌بگ را - که برادر وکیل از بگزادگان بزرگ خاندان جاف جوانرود بود- در بی‌همتایی به رستم مانند می‌کند. یکسانی نام ممدوح و نام رستم، پهلوان نامی شاهنامه، زمینه ساخت چنین تصویری را برای شاعر فراهم آورده است. هر دو رستم زورمندی با شأن و شوکت هستند و تکرار «رستم» موسیقی بیت را تقویت کرده است:

رُوسته‌به‌گ بهو زور رُوسته‌م‌واره‌وه بهو شان و شه‌و‌ک‌ت که‌س نه‌داره‌وه

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۲۷)

[برگردان: رستم‌بگ در زورمندی چون رستم است و شأن و شوکتی بی‌مانند دارد.]
شاعر، سردار رشید را - که از بزرگان خاندان اردلان و سرداران شجاع کردستان است- چون ببری بی‌باک در میان پهلوانان شیرگونه ایرانی می‌داند و در شجاعت و پهلوانی به رستم مانند می‌کند. این که چرا شاعر ممدوح خود را به ببری در میان شیران مانند می‌کند، جای شگفتی است اما می‌توان گفت: ممدوح در نظر شاعر منحصر به فرد و بی‌مانند است، چنانکه رستم در میان پهلوانان و کیخسرو در میان شاه‌یلان ایرانی بی‌مانند هستند:

نه جه‌مع شیران شیران نه‌وه به‌ورهن که‌یخه‌سره‌وه شه‌و‌ک‌ت ته‌همته‌ن ته‌ورهن

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۷۱)

[برگردان: او ببری در جمع شیران ایران است، شوکتی چون کیخسرو دارد و تهمتنی مانند رستم است.]
و نیز تشبیه رستم‌بگ به رستم در بیت زیر دیده می‌شود:

سیه‌هم رُوسته‌به‌گ بهو رُوسته‌م‌واری بوهران وه ر‌کاب وه سه‌رسواری

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۹۴)

[برگردان: سوم رستم‌بگ را که چون رستم است به عنوان فرمانده با خود ببرید.]
رستم‌بگ را چون رستم نام‌آور و نامدار می‌داند:

غو‌را وینه‌ی شیر بی‌په‌روا و بی‌غم وات به رُوسته‌به‌گ نامی چون رُوسته‌م

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۰۰)

[برگردان: بسان شیر بی‌پروا و بی‌غم غریب و به رستم‌بگ نامدار رستم‌گونه گفت.]
هم‌چنین در بیت زیر می‌گوید: (نک: ذیل اشکیوس)

وا ویش ته‌یار که‌رد ته‌میر مه‌خسوس به‌ی جه‌نگ رُوسته‌م مه‌گه‌ر ته‌شکی‌ووس

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۰۱)

[برگردان: امیرمخصوص به‌گونه‌ای خود را برای نبرد آماده کرد که گویی اشکبوس برای نبرد با رستم آماده شده است.]

شاهان شاهنامه هنگامی که در تنگنا قرار می‌گیرند و راه نجاتی نمی‌یابند، رستم را برای رهایی از تنگنا فرامی‌خوانند و داواشی این رخداد را در نظر دارد و ممدوح را در دلاوری و شجاعت به رستم تشبیه کرده است:

یه کی، له ته‌قوام فامیلی سهردار لهو جا حازر بی پوسته‌مانه‌وار

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۰۷)

[برگردان: یکی از اقوام سردار که در شجاعت چون رستم بود، آنجا حاضر شد.]

و نیز ممدوح در ذیل اسفندیار چنین به رستم تشبیه شده است:

شیخ مه‌جید مه‌کرد جه‌نگ وه بی‌قه‌رار مهر پوسته‌م له جه‌نگ بو ته‌سفه‌ندیار

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۱۶)

[برگردان: شیخ مجید بی‌قرار می‌جنگید، مگر رستم در نبرد با اسفندیار چنین جنگیده باشد.]

شاعر ممدوح (سردار) را در بیت زیر نیز به تهمتن مانند می‌کند:

موحه‌مدیگ فهوری دانا و دلنه‌واز دووریسان یه‌کسان ئاوه‌رد وه پیشواز

حه‌میده خانم چه‌نی فره‌زندان شاد بین به سهردار به شادی و خندان

چون په‌روانه و شه‌م دهور دان له دهورش بو‌سان ده‌س و پای ته‌همته‌ن‌ت‌هورش

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۳۰)

[برگردان: محمد بیگ فوری، آگاهانه و دلسوزانه سراسر دوریسان (روستایی نرسیده به پاه) را به پیشواز

آورد. حمیده‌خانم و فرزندان از دیدار سردار شاد و خندان شدند. اهل خانه مانند پروانه که گرد شمع

می‌گردد، دور او می‌چرخیدند و دست و پای تهمتن‌گونه‌اش را می‌بوسیدند.]

شاعر فرزندان ممدوح را در شجاعت و جنگاوری به رستم مانند کرده است:

ناحه‌قش نه‌وی دل زده‌ی غم بی فره‌زنانش گشت وینه‌ی رو‌سه‌م بی

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۶۹)

[برگردان: حق داشت که اندوهگین باشد، زیرا فرزندان همه چون رستم بودند.]

رستم هنگام نبرد چنان دلاورانه می‌جنگید که دنیا بر دشمنان از شدت ترس از رستم تیره و تار

می‌شد و شاعر سردار را رستم‌گونه‌ای می‌داند که دنیا را در میدان نبرد بر دشمن تیره و تار می‌گرداند:

رو‌سته‌م ئاسا خوهی له وه‌خت کارزار دونیا له دوژمن مه‌کرد تم و تار

(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۷۹)

[برگردان: خودش هنگام کارزار دنیا را مانند رستم بر دشمن تیره و تار می‌کرد.]

۸-۴- زال

زال، فرزند سام، سپید موی به دنیا آمد و وی را به همین علت زال نامیدند. سام او را از ننگ چنین فرزندی در البرزکوه رها کرد و سیمرغ او را یافت و او را چونان فرزند خود پرورش داد. زال با پرورش سیمرغ برومند می‌گردد و سام در پی خوابی به جستجوی او برمی‌آید و پور خود را پس از یافتن به خاندان باز می‌گرداند. زال در خردمندی و چاره‌اندیشی یگانه است و این را می‌توان ناشی از پرورش سیمرغ و یاری‌گری او دانست که نمونه‌هایی از چاره‌اندیشی زال در داستان تولد رستم و نبرد رستم و اسفندیار می‌توان دید. زال با رودابه دختر شاه کابل پیوند می‌گیرد و از این پیوند رستم متولد می‌شود (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ذیل زال).

شاعر از بی‌وفایی دنیا و گذران عمر سخن می‌گوید و با طرح سوالاتی که نیاز به پاسخ ندارد، مخاطب را به تأمل وامی‌دارد که بنگرند زال با آن همه خرد که دست‌پوردهٔ سیمرغ نیز بود و سیمرغ در هر تنگنایی به یاری او می‌شتافت، فانی شد؛ پس هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند جاودانگی را برای انسان به ارمغان بیاورد:

رپوستم وهو ته‌رکیب وهو ته‌نامه‌وه
سا ئیسه ژه‌کۆن زال و سامه‌وه
(داواشی، ۱۳۸۹: ۱۳۱)

[برگردان: رستم با آن ترکیب و اندام و زال و سام اکنون کجایند؟]

هنگامی که حاکمان نواحی گوناگون کردستان علیه حکومت رضاخان متحد می‌شوند، همدیگر را با نامه از این اتحاد آگاه می‌کنند و نامه به سلطان رسیده است که شاعر وی را بسان زال می‌داند که یگانهٔ روزگار خود در شجاعت و خرد است و فرزندان رستم‌وار دارد که با والیان دیگر مناطق برای این نبرد با هم متحد می‌شوند. شاعر سلطان پاهو را به زال تشبیه کرده و این شخصیت و دلاوری و خرد او را به مخاطب معرفی می‌کند:

فهرمان دا و فه‌رما وینه‌ی زال سام
واتش: فه‌رزه‌ندان حازر بان جه‌لام
(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۸۱)

[برگردان: دستور داد و چون زال پسر سام فرمود: فرزندان هرچه سریع‌تر نزد من حاضر شوید.]
حاکم پاهو را چون زال زر می‌داند که سلطان، زال آسا شمشیر خود را صیقل می‌دهد و خود را برای نبرد آماده می‌کند:

باده‌ی مه‌سرووری به که‌یف ویش دا
زال زه‌رئاسا ساو سه‌یف ویش دا
(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۹۱)

[برگردان: بادهٔ شادخواری به میل خود نوشید و شمشیر خود را مانند زال زر صیقل داد.]

زال در *شاهنامه* حکیمی است که خاتمهٔ بسیاری از کارها را می‌داند و همواره به بهترین راه رهنمون می‌شود، «نمونه‌ایی از خرد زال در *شاهنامه* دیده می‌شود، مانند پاسخ‌گویی به پرسش‌های موبدان،

مشورت‌خواهی از او در کارهای کشور و نصیحت شهریاران» (آیدنلو، ۱۳۸۳: ۱۱) و والی کردستان نیز از جعفرسلطان راهنمایی می‌طلبد و از او می‌خواهد، راه خیر و شر را زال آسا برای او نمایان کند:

مه‌نزورم ئی‌دین وینه‌ی زال زهر
رانمایم کهر له خه‌یر و له شه‌ر
(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۱۸)

[برگردان: منظورم این است که مرا در کارهای خیر و شر بسان زال زر راهنمایی کن.]

۹-۴- سام

سام، پدر زال و جد رستم، به شجاعت و دلیری معروف است و او را سام یک زخم خوانده‌اند؛ زیرا او اژدهایی مخوف را با یک ضربت گرز گاوسر بکشت (شمیسا، ۱۳۸۹: ذیل سام). داواشی ممدوح خود را به سام مانند می‌کند و او را دلیر و زنده‌اژدهای جنگی می‌خواند. آوردن صفت جنگی برای اژدها نشان می‌دهد که اژدها استعاره از هم‌اورد شجاع و توانمند است و نیز داستان نبرد سام را با اژدها و کشتن اژدها به دست سام با این تصویر برای مخاطب تداعی می‌کند:

مه‌واچان: ثهر هه‌ی سان سام سه‌نگی
زه‌نده‌ی دلیر نه‌ژدهای جه‌نگی
(داواشی، ۱۳۸۹: ۴۹۷)

[برگردان: می‌گویند: ای سام که هیبت سنگینی داری و زنده‌دلیر اژدهای جنگی هستی.]

داواشی، ممدوح را سام خوانده است و به همانندی و یگانگی ممدوح با سام روی آورده است:

جه‌واب دا سولتان، سان سام سه‌نگی
وه شه‌رتی نه‌بو پهریم وه نه‌نگی
(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۱۸)

[برگردان: سلطان پاسخ داد، ای سام هیبت سنگین! بدان شرط که برایم مایه ننگ نشود.]

۱۰-۴- سلم و تور

سلم، نام پسر میانی فریدون از شهرناز، خواهر جمشید، است و هنگامی که فریدون جهان را میان پسران خود تقسیم کرد، زمین روس، روم، آلان و مغرب را به سلم داد و او را قیصر نام نهاد. تور، توج یا تورچ پسر بزرگتر فریدون با سلم از یک مادر هستند. فریدون نواحی شرقی یعنی ترک، خزر، چین و ماچین را به تور داد که به نام او توران نامیده‌شد (یاحقی، ۱۳۶۹: ذیل سلم و ذیل تور). شاعر از شاهان بزرگ: خاقان و قیصر و فغفور و نابودی ملک آن‌ها سخن می‌گوید و از سلم و تور، شاه‌یلانی یاد می‌کند که با آن همه قدرت و شوکت از میان رفتند. واژهٔ مجمه نیز به‌گونه‌ای نابودی و فنا‌ی حقارت‌آمیزی را به ذهن متبادر می‌کند و مخاطب را بیشتر به تأمل وامی‌دارد. به‌کارگیری استفهام انکاری خواننده را نسبت به بی‌وفایی و بی‌اعتباری دنیا اقناع می‌کند.

شاعر از نام و داستان شاهان و پهلوانان برای عبرت و اندرز به بی‌وفایی دنیا بهره برده است و این واژگان را آگاهانه به‌کار گرفته است. لقب حاکمان روم که قیصر است، لقب حاکمان چین و ترک که

خاقان و فغفور است، حاکم روم و مغرب و آلان که سلم است و قیصر نامیدند و حاکم ترک و چین که تور است، نام برده است:

خاقان و قه‌یسره، ته‌ساسه‌ی فغفور
ژکۆن جمجمه و سپای سه‌لم وتوور
(داواشی، ۱۳۸۹: ۱۳۰)

[برگردان: خاقان و قیصر و ملک فغفور (نابود شدند)، اکنون خروش سپاه سلم و تور کجاست؟]
پس از آن که ایرج بر ایران حاکم شد، برادران بر او حسد بردند و هر دو علیه ایرج متحد شدند. تور به سلم نامه نوشت که «باید مستعد کار شوی و ساز حرب و کارزار آماده داری که ... سپاهی عظیم ترتیب داده، همه چون شیر درنده و مانند شمشیر برنده، ... سلم ... در جواب نوشت، اینک لشکری را که سیاح هم به سرحد و اقصای آن نرسد، عرض داده‌ام» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۶۲۲).
شکوه و گستردگی سپاه سلم و تور در کتب گوناگون آمده است و داواشی سپاه کردان را به سپاه سلم و تور مانند می‌کند و این بیت وصف نبرد میان سران قبایل و بزرگان گرد علیه حکومت رضاخان است، شهر روانسر میدان مصاف نیروهای رضاخان و بگزادگان و بزرگان کرد است. شاعر موضوع مصاف کردان را با لشکر رضاخان به شکوه و عظمت سپاه سلم و تور تشبیه کرده و این نبرد را چنین توصیف می‌کند:

مه‌واتی سپای سه‌لم و توور جو‌شان
چۆن موور و مه‌له‌خ روانسه‌ر پو‌شان
(داواشی، ۱۳۸۹: ۶۰۱)

[برگردان: گویی سپاه سلم و تور خروشیدند و چون مور و ملخ روانسر را احاطه کردند].

۱۱-۴- قباد، لهراسب و منوچهر

این سه تن هم پادشاه و پهلوان ایران‌زمین بوده‌اند؛ قباد یا کی‌قباد نخستین پادشاه کیانی است، لهراسب از نسل کی‌پشین و کی‌قباد و جانشین کی‌خسرو است و منوچهر از تبار فریدون است که انتقام نیای خود، ایرج را از سلم و تور می‌گیرد. سخن از بی‌وفایی دنیاست که داواشی این بار از کی‌قباد، نخستین پادشاه کیانی و شاهیل شاهنامه یاد می‌کند و از استفهام انکاری بهره می‌برد و مخاطب را به اندیشه وامی‌دارد و امر به اندیشیدن درباره‌ی گذشتگان می‌کند که بدانیم کسی در این جهان ماندگار نیست:

کۆشی شای‌جه‌مشید جه کۆن که‌یقوباد
پیشینان پیش باوهریم وهیاد
(داواشی، ۱۳۸۹: ۱۳۰)

[برگردان: جمشید و کی‌قباد کجایند؟ گذشتگان را به یاد بیاوریم.]

میرزا سهراب معمایی برای میرزا احمد می‌نویسد و از او می‌خواهد تا پاسخ معما را برای او بیابد و داواشی معمای میرزا سهراب را پاسخ می‌دهد و اشاراتی برای لفظ پردازی و هنرنمایی آورده است:

له قویاد قاف له لوهراسب لام میم مهنوچهر قه‌له‌مهن ته‌مام

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۴۵)

برگردان: قاف از قباد، لام از لهراسب و میم منوچهر، قلم است.

۱۲-۴- کیخسرو

کیخسرو هم شاه و هم پهلوان است و انتقام خون سیاوش را از تورانیان می‌گیرد، کیخسرو پسر سیاوش بافرّترین پادشاه کیانی است. افراسیاب پس از کشتن سیاوش از بیم این که کیخسرو کودک از نژاد خود آگاه نگردد، او را به شبانان می‌سپارد اما پیران ویسه او را پس از مدّتی به مهر خود تحت پرورش گرفت. کیخسرو به همراه مادرش به دستور افراسیاب در گنگ دژ حبس می‌شوند، سرانجام گیو او را پس از هفت سال جست‌وجو می‌یابد و به ایران می‌آورد. هنگامی که کاووس حیران می‌ماند که از میان فرزند و فرزندزاده کدام یک را به جانشینی برگزیند، گشودن دژ بهمین را شرط جانشینی می‌خواند که کیخسرو در این آزمون پیروز می‌گردد و صاحب تاج و تخت می‌شود و سرانجام پس از شصت سال حکومت، دست از قدرت می‌کشد و عیسی‌گونه به عروجی رازآلود می‌رسد.

داواشی از کی‌خسرو و شکوه او سخن می‌گوید و او را به یاد مخاطب می‌آورد تا بی‌وفایی دنیا را باری دیگر گوشزد کند.

که‌یخسرو چنی سپا و ته‌بل و کووس نهو سان سپاو له‌شکه‌ر نارای تووس

(داواشی، ۱۳۸۹: ۱۳۱)

[برگردان: کیخسرو با آن سپاه و طبل و کوس و آن لشکر آراسته (در دنیا نماند).]

وکیل‌بیگ جوانرودی در شجاعت و دلیری زبانزد خاص و عام غرب ایران است که داواشی او را به کیخسرو مانند می‌کند؛ چون کیخسرو شخصیتی ویژه در شاهنامه دارد، وی سحرگهان به قصد شکار می‌رود و ناگاه در هاله‌ای از مه به ملکوت می‌پیوندد و جاودانه می‌گردد و نیز وکیل‌بیگ جوانرودی دار فانی را در هاله‌ای از ابهام در زندان قصر قجر وداع می‌گوید و شاعر در رثای وی چنین می‌سراید:

هه‌ی صاحب‌سان، سپا و له‌شکه‌ر رپو که‌یخه‌سره‌و شه‌وکه‌ت دارائه‌فسه‌ر رپو

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۴۱)

[برگردان: (دریغا) دارنده سپاه و لشکر [رفت]، صاحب شوکتی چون کیخسرو و صاحب افسری چون دارا].

پهلوانان عهد کیخسرو، نامدارترین و افتخارآفرین‌ترین پهلوانان شاهنامه هستند و داواشی مبارزان عصر خود را که ممدوحان او نیز هستند، به پهلوانان عهد کیخسرو؛ یعنی رستم، توس، گودرز، گیو و ... مانند می‌کند:

حازر بین یه‌ک یه‌ک وه فرمان نهو چون پالّه‌وانان عه‌هد که‌یخه‌سره‌و

(داواشی، ۱۳۸۹: ۵۹۷)

[برگردان: یکایک چون پهلوانان عهد کیخسرو نزد او حاضر شدند.]

۱۳-۴- گودرز، رهام و بهرام

گودرز گشوادگان رئیس خانواده بزرگ گودرزیان، پهلوان درگاه کیخسرو و پدر زن رستم است که ایرانیان با رشادت‌های او در جنگ دوازده رخ که میان او و پیران ویسه رخ داد، پیروز شدند (شمیسا، ۱۳۸۹: ذیل گودرز). رهام پسر گودرز است و پهلوانی‌ها در جنگ دوازده رخ نمود و بارمان تورانی را بکشت و نام او در شمار پهلوانان دیگر در شعر فارسی آمده است (همان، ذیل رهام). بهرام نیز از فرزندان گودرز است که چون پدران خود پهلوانی توانمند است و با فرود در جنگ توس و فرود سخن گفت (همان، ذیل بهرام) و این سه پهلوان از یک نسل هستند.

داواشی به نام پهلوانانی توانمند برای بیان بی‌وفایی دنیا روی آورده است تا مخاطبان را به تأمل بیشتر وادارد. وی مرگ را به دام مانند کرده و یلان شیرگیری چون گودرز و رهام و بهرام را به مرغی خرد که در دام افتند، مانند کرده است. این تشبیه برای بیان حقارت و یا خوار داشت پهلوانان نیست، بلکه از قدرت مرگ و فراگیری آن حکایت دارد؛ یعنی مرگ چنان قدرتمند است که چنین پهلوانانی را هم از پای در می‌آورد:

گودرز و رهام و بهرام‌وه یه کسهر وینه‌ی مورغ بین وه دامه‌وه

(داواشی، ۱۳۸۹: ۱۳۱)

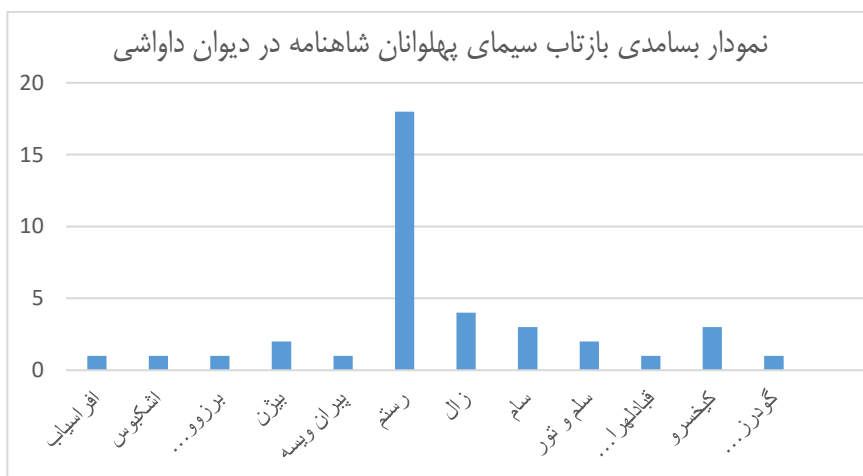
[برگردان: گودرز، رهام و بهرام یکایک چون مرغی در دام [مرگ] افتادند.]

۵- نتیجه

داواشی شاعر معاصر کُرد، تلمیحات، اشارات و اقتباس‌هایی را از داستان‌های پهلوانان و رخداد‌های شاهنامه فردوسی در لباس بلاغت زبانی و شگردهای ادبی در دیوان خود آورده است و مفاهیم و مضامین گوناگونی را به یاری این رویکردها آفریده است. داواشی گاهی برای مدح ممدوحان، ذکر وقایع و رخداد‌های عصر خود، اندرز و تنبّه، بیان بی‌ثباتی و بی‌وفایی دنیا از این داستان‌ها در ساخت تصویرهای ادبی به‌ویژه تشبیه و اغراق بهره برده است. پهلوانان شاهنامه را با زبان و لحنی حماسی یاد می‌کند و تلمیحات و اشارات در سروده‌های وی نشان می‌دهد که داواشی با زبان و ادبیات فارسی، به ویژه شاهنامه آشنایی خوبی داشته است. او افزون بر شاهنامه با دیگر کتب حماسی نیز آشنا بوده است. داواشی شاعر مداح و درباری نیست و با هدف کسب قدرت و ثروت مدح نگفته است، بلکه به شاهنامه و پهلوانان و شاهان آن، به ویژه رستم علاقه خاصی دارد و بیش از هر کس در سروده‌هایش به رستم پرداخته است؛ البته ارادت به پهلوانان شاهنامه و توجه به نکته‌های آموزنده این داستان‌ها در تمام اشارات داواشی نهفته است. این شاعر کرد پهلوانان شاهنامه را مدح کرده تا ارادت خود را به فرهنگ

و منش پهلوانی و سلحشوری قوم ایرانی بیان کند و پندها و اندرزهای خود را از بی‌وفایی، بی‌ثباتی، آموزندگی از زاویهٔ مدح ممدوحان خود ابراز کند.

داواشی ۴۳ بار از پهلوانان شاهنامه یاد کرده است که هجده بار آن به رستم اشاره کرده است؛ بنابر این، داواشی شاهنامه را خوانده است تا فرهنگ و منش ایرانی را در سروده‌های خویش تبلیغ و ترویج کند و با این اشارت برای تصویرسازی و معناپردازی بهره برده است. داواشی هجده بار رستم، چهار بار اسفندیار، چهار بار زال، سه بار سام، سه بار کیخسرو، دو بار قباد، دو بار بیژن، دو بار سلم و تور، یک بار گودرز و رهام، یک بار برزو و فرامرز، یک بار پیران ویسه، یک بار منوچهر و لهراسب و یک بار اشکیوس با شخصیت یا رفتار آن‌ها تولید معنا کرده است که نشان می‌دهد، داواشی شاهنامه را خوانده است و با فرهنگ و منش ایرانی به‌خوبی آشنایی دارد.



منابع

آیدنلو، سجاد (۱۳۸۲)، «نشانه‌های سرشت اساطیری افراسیاب در شاهنامه»، پژوهش‌های ادبی، ش. ۲، صص. ۳۶-۷.

آیدنلو، سجاد (۱۳۸۳)، «نکته‌هایی درباره تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی»، پژوهش‌های ادبی، ش. ۴، صص. ۳۶-۷.

احمدی، ایرج و فرشید رستمی (۱۴۰۳). مستند سازی شعری: بررسی تطبیقی فایل‌های صوتی و نسخ خطی با ارائه یافته‌ها در دیوان میرزا احمد داواشی. همایش میرزا احمد داواشی. دانشگاه کردستان. اژدری، اسحاق (۱۴۰۰). سیمای معشوق در عاشقانه‌های کردی (مطالعه موردی: امامی، میرزا احمد داواشی، مولوی کرد، یوسف بگ امامی). پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. کرمانشاه: دانشگاه رازی.

- اشرفی، ناهید (۱۴۰۳). *رمانتیسیم اجتماعی در شعر میرزا احمد داوآشی*. همایش میرزا احمد داوآشی. دانشگاه کردستان.
- امجدی، محی‌الدین و عطا الماسی (۱۳۹۷). *مجموعه مقالات همایش منطقه‌ای بررسی و تحلیل آثار و اندیشه‌های میرزا احمد داوآشی*. کرمانشاه، گلچین ادب.
- امین‌پور، آرش (۱۴۰۳). *بازخوانی تاریخ عشایر روانسر و اورامانات در دوره مشروطه و پهلوی اول با تکیه بر دیوان میرزا احمد داوآشی*. همایش میرزا احمد داوآشی. دانشگاه کردستان.
- بیننده، مسعود (۱۴۰۳). *روایت ادبی و برساخت اجتماعی (تحلیل اشعار میرزا احمد داوآشی مبتنی بر رویکرد تاریخ‌گرایی نوین)*. همایش میرزا احمد داوآشی. دانشگاه کردستان.
- جعفری، مختار (۱۴۰۳). *تحلیلی روایی شعر «شهید» میرزا احمد داوآشی*. همایش میرزا احمد داوآشی. دانشگاه کردستان.
- جیحونی، مصطفی (۱۳۸۰). *حماسه آفرینان شاهنامه*. اصفهان: شاهنامه پژوهی.
- خانی، علیرضا (۱۴۰۳). *خوانش تطبیقی شعر میرزا احمد داوآشی و میرزا حیاتقلی رامیار، با تأکید بر زیباشناختی سخن*. همایش میرزا احمد داوآشی. دانشگاه کردستان.
- داوآشی، میرزا احمد (۱۳۸۹). *دیوان داوآشی*. گردآوری حسین محمدی، تحشیه حبیب‌الله کرمی، تهران: احسان.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۹). *فرهنگ نام‌های شاهنامه*. دوجلدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رفعت، محمدتقی (۱۳۸۴). «منش‌ها و کردارهای قهرمانان شاهنامه»، *رشد آموزش زبان و ادب فارسی*، ش. ۷۳، صص. ۱۵-۱۰.
- سیدالشهدایی، سیدکیهان و فرهاد علی‌بهمنی (۱۴۰۳). *کارکرد اسطوره در سروده‌های میرزا احمد داوآشی (اسطوره سیمرغ و ققنوس)*. همایش میرزا احمد داوآشی. دانشگاه کردستان.
- سیدزاده هاشمی، سید معتصم (۱۴۰۳). *جذابیت پنهان فولکلور کردی، تحلیل مفهومی اثری از میرزا احمد داوآشی*. همایش میرزا احمد داوآشی. دانشگاه کردستان.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۹). *فرهنگ تلمیحات*، چاپ دوم، تهران: میترا.
- صادقی محسن‌آبادی، هاشم و محمدجعفر یاحقی (۱۳۹۱). «تأثیرپذیری ملک‌الشعرای بهار از فردوسی». *شعر پژوهش*، ش. ۱۴، صص. ۸۶-۶۵.
- صالحی مازندرانی، محمدرضا و قدرت‌الله ضرونی (۱۳۹۵). «بازتاب شاهنامه فردوسی در غزل‌های حسن منزوی». *پژوهش‌نامه ادب حماسی*، ش. ۲۲، صص. ۹۵-۱۱۶.
- قمری، حیدر (۱۳۷۴). *تلمیح به داستان‌های حماسی و ملی در متون نظم فارسی*. دانشگاه تربیت معلم.

- کریمی، شرافت و جمیل جعفری (۱۳۹۸). «بررسی ساختاری داستان موسی و سنگ تراش در دیوان میرزا احمد داواشی». پژوهشنامه ادبیات کردی. ش. ۸. صص. ۵۵-۳۵.
- محمد بی‌خاوند شاه بین محمد-میرخواند- (۱۳۸۰)، تاریخ روضه الصفا، ج. ۲، تصحیح جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- محمدی افشار، هوشنگ (۱۳۸۹). «بازتاب حماسه ملی در شعر مسعود سعد». مطالعات ایرانی. ش. ۱۷. صص. ۱۵۷-۱۸۲.
- مشتاق‌مهر، رحمان (۱۳۸۰). «اشارات و تلمیحات ابن‌یمین به داستان‌های ملی». نامه پارسی. ش. ۲۳. صص. ۴۸-۳۶.
- ویسی، عادل (۱۴۰۰). بینامتنیت قرآنی در سروه‌های میرزا احمد داواشی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. کردستان: دانشگاه پیام‌نور.
- هینلز، جان راسل (۱۳۸۳). شناخت اساطیر ایران. ترجمه باجلان فرخی. تهران: اساطیر.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۶۹). فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. تهران: سروش.